

سخن سردبیر

یکی از محدود راه‌های برون‌رفت از بحران‌های شدیدی که گریبان سرزمین استرآباد و گرگان (استان گلستان کنونی) را گرفته، دست‌یابی به توسعه‌ی پایدار خواهد بود، که این

مهم محقق نخواهد شد، مگر با توسعه‌ی فکری و فرهنگی جامعه‌ی باشندگان این سرزمین. البته که حصول توسعه‌ی فکری و فرهنگی و در نهایت دست‌یابی به توسعه‌ی پایدار، در گرو برخورداری از احساس امنیت نسبی برای بقاء است؛ چراکه عدم برخورداری از این حس، یا عدم وجود امید به برخورداری از امنیت برای بقاء، سبب خواهد شد که به مصداق «الغریق یتشبّث بگلّ حشیش»، هرکسی برای بقاء خود دست به هر کاری زده و در این شرایط نه تنها توسعه‌ی فکری و فرهنگی جامعه محقق نخواهد شد، بلکه اساساً دیگر جامعه و رفتار اجتماعی، محلّی از اعراب نداشته و هرکس تنها به فکر خود خواهد بود!

گاهی اوقات در چنین جوامعی به تقلید از جوامع مرفّعی و توسعه‌یافته، اقداماتی نمایشی صورت می‌گیرد که در ظاهر «حرکت به سوی توسعه‌ی پایدار» را نوید می‌دهد، اما با گذشت زمان مشخص می‌شود که این اقدامات اتفاقاً در تقابل با توسعه‌ی پایدار خواهد بود؛ مانند آن چه که سال‌های اخیر در بافت تاریخی شهر گرگان در حال وقوع است.

بافت‌های تاریخی شهری و روستایی به عنوان یکی از آخرین تکیه‌گاه‌های مردم این استان در راستای دست‌یابی به توسعه پایدار هستند و بدون مدیریت کارشناسانه‌ی این بافت‌ها، ارتقاء کیفیت زندگی و پایداری شهرها و روستاها محقق نخواهد شد.

در جامعه‌ای که از نظر معیارهای آکادمیک، جامعه‌ی باسواد قلمداد شده، اما سواد عمومی از سطح فراتر نمی‌رود، یا به عبارت دیگر سواد عمومی جامعه فاقد عمق است، غالب جمعیت باشندگان آن جامعه دچار توهم همه‌چیزدانی بوده و خود را در هر زمینه‌ای صاحب‌نظر می‌دانند. این توهم همه‌چیزدانی زمانی منجر به اتفاقات جبران‌ناپذیر می‌شود که سرآمدان این نوع توهم در قامت مدیران و مسئولان ظاهر شده، یک‌تنه و به صورت توأمان نقش مدیر و کارشناس و متخصص و تحلیل‌گر و ناظر و مجری و... را ایفا می‌کنند. به همین واسطه است که وقتی در راستای توسعه‌ی پایدار بافت‌های شهری و روستایی، نیاز به وجود اسناد مطالعاتی و نیز برنامه‌های اجرایی و مدیریتی مطرح می‌شود، اغلب مدیران ادعا می‌کنند برنامه‌ها دارند، حال آن‌که حتی تعریف درستی از «برنامه» هم ندارند. آن‌جا هم که اراده‌ی تدوین برنامه‌های مدیریتی بلندمدت باشد، اطلاعاتی درمورد زیرساخت‌های فرهنگی وجود ندارد، که بتوان براساس آن برنامه‌ای برای توسعه‌ی پایدار یک شهر یا هر نوع مرکز جمعیتی تدوین کرد. غم‌انگیزتر آن است که حتی در مواردی، بارها و بارها برای یک موضوع و با یک عنوان واحد، هزینه شده و طرح تهیه می‌شود، اما یا این طرح‌ها اساساً هیچ‌گونه ارزش اجرایی ندارند و یا طرح‌هایی که دارای پشتوانه تخصصی و قابلیت اجرایی هستند، در گوشه‌ی بایگانی‌های ادارات خاک می‌خورند.

چندسالی است به واسطه‌ی تلاش‌های برخی نهادهای مدنی، بافت تاریخی گرگان به عنوان یکی از تکیه‌گاه‌ها و محورهای محرک توسعه پایدار شهر گرگان، مورد توجه قرار گرفته و اقداماتی توسط نهادهای متولی هم‌چون میراث‌فرهنگی، شهرداری، راه و شهرسازی و اوقاف صورت می‌گیرد، اما از یک سو به دلیل عملکرد جزیره‌ای نهادهای نام‌برده و از سوی دیگر به دلیل عدم وجود مطالعات دقیق تاریخی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی، یک محور به عنوان نمونه‌ی موردی انتخاب و اصطلاحاً ساماندهی شده، ولی همین ساماندهی خود دارای مشکلات زیرساختی متعدد است و

اساساً الگوهای غلطی از ساماندهی یک محور شهری را ارائه می‌دهد. صرف‌نظر از مشکلات یادشده، به دلیل عدم وجود برنامه‌ی مدیریتی بلندمدت و عدم وجود طرح بهره‌برداری، محوری که اصطلاحاً ساماندهی شده، بدون ارائه‌ی پیشنهادها، مناسب برای بهره‌برداری متناسب با ظرفیت‌های موجود در آن محور، پس از ساماندهی پوسته‌ای، به حال خود رها شده و مالکان پلاک‌هایی که در این محور قرار دارد، خودشان براساس تجربه شخصی و الگوبرداری‌های غلط، دست‌به‌کار می‌شوند و تجدید حیات یک محور تاریخی را رقم می‌زنند و از آن جاکه هیچ آموزشی ندیده‌اند و هیچ الگویی به آن‌ها ارائه نشده، بنابر سلیقه‌ی شخصی، واحدهای تحت تملک خود را بازسازی و یا مرمت کرده و آن را تبدیل به کافه و رستوران می‌کنند. هرچند به دلیل این که از یک سو سال‌ها بافت تاریخی گرگان رها شده و هیچ اقدام درخوری - حتی در حد ارائه مقدماتی‌ترین خدمات شهری - در آن صورت نگرفته و از سوی دیگر به دلیل بسیاری از مشکلات فرهنگی موجود در کل جامعه، در حال حاضر کافه‌هایی از معدود مکان‌های تفریحی عمومی محسوب می‌شوند، لذا ممکن است در ابتدا اقدامات صورت گرفته در بافت، مورد استقبال عمومی قرار گیرد، اما اگر این رویه مدیریت نشود، در آینده ایجاد مشکلات و معضلات جدی خواهد کرد و علاوه بر آن که شمایل بافت تاریخی براساس سلیقه و خوشایند مالکان و بهره‌برداران به کلی تغییر خواهد یافت؛ در نهایت بافت تاریخی گرگان از یک بافت مسکونی زنده، به یک بافت تجاری-صنفا (کافه-رستوران)، با پوسته‌ای غیراصیل و ماکت‌گونه و فاقد زیرساخت‌های فنی و فرهنگی تبدیل خواهد شد. از نظر اجتماعی و فرهنگی نیز امروزه به دلیل برقراری امنیت نسبی در محور ساماندهی شده، ساکنان واحدهای مسکونی بافت احساس امنیت می‌کنند، اما اگر این رویه هم‌چنان تداوم یابد، هدایت جمعیت و ترافیک بیش از حد ظرفیت، به‌سوی یک محور شهری، موجب برهم خوردن آرامش ساکنان و ایجاد ناامنی اجتماعی خواهد بود. این اتفاق دوسویه‌ی متضاد دارد؛ یک سویه اقبال و استقبال عمومی است که نشان می‌دهد ایجاد زیرساخت‌های حداقلی می‌تواند جامعه‌ی عمومی را به حرکت واداشته و به اجرایی شدن طرح‌ها بیانجامد و سوبه‌ی دیگر آن است که بدون وجود برنامه مدیریتی و ارائه آموزش و الگوسازی درست، یک فرصت می‌تواند تبدیل به تهدیدی جدی شود.

از سوی دیگر گروهی از فعالان مذهبی تندرو که هفته‌ای یک شب یا دو شب، برای ۲ تا ۳ ساعت چراغ مسجد واقع در این محور را روشن می‌کنند، مدعی هستند که همین امنیت ظاهری و موقتی، اتفاقاً ناامنی است و پایه‌های اعتقادات اهالی محله را خواهد لرزاند. درحالی که تا پیش از این، قلیان‌کش خانه‌های غیررسمی و خانه‌های تیمی و تردد ترسناک‌ترین مخلوقات خداوند کریم، پایه‌های هستی اهالی محله و رهگذران نیمه‌شب را می‌لرزانده و هیچ انسان نگران و دغدغه‌مندی هم نبود که نگران جان و مال اهالی باشد یا کوچکترین اعتراضی کند!

باوجود این کلاف سردرگم، دعوت جامعه به تمرین توسعه‌ی فکری و فرهنگی و نیز معرفی زیرساخت‌های فرهنگی آن جامعه به فرد فرد آن جامعه، تنها کاریست که از یک مجموعه‌ی فرهنگی برمی‌آید. زیرساخت‌های فرهنگی یک جامعه‌ی محلی، به عنوان سرمایه‌ی بالقوه‌ی آن جامعه برای دستیابی به توسعه‌ی پایدار، آخرین تکیه‌گاهی است که می‌تواند حس امید به بقا را در افراد جامعه - برای نسل حاضر و نسل آینده - ایجاد کند. البته مهم‌تر از معرفی زیرساخت‌های فرهنگی، آموزش چگونگی برخورد با این زیرساخت‌هاست.

به فرض پذیرش این که یکی از محدود راه‌های جلوگیری از فروپاشی یک جامعه‌ی محلی به عنوان یک نهاد مدنی، در مقابل فردگرایی حاصل از ترس و اضطراب ناشی از تهدید بقاء؛ ایجاد حس امید به بقاء با استفاده از منابع و پتانسیل‌های موجود در همان جامعه است؛ برای حصول به این مقصود ابتدا باید این قابلیت‌ها را شناخت و

براساس ظرفیت‌های موجود در آن جامعه اقدام به تدوین سند کارآمدسازی پتانسیل‌ها و بهره‌برداری از منابع طبیعی و فرهنگی ملی همان جامعه نمود و البته باید در نظر داشت که بهره‌برداری از منابع تنها به شرط تضمین پایداری منابع، به عنوان یکی از راهکارهای حرکت به سوی توسعه‌ی پایدار مطرح خواهد بود.

به عنوان مثال در شهر گرگان، یکی از پتانسیل‌ها بافت تاریخی این شهر است که می‌تواند تاحدودی در توانمندسازی جامعه‌ی محلی مؤثر باشد. البته این بدان معنا نیست که تمامی بار بردوش بافت تاریخی انداخته شده و بیش از ظرفیت آن مورد بهره‌برداری قرار گیرد. از همه مهم‌تر آن‌که نباید فراموش کنیم که بافت تاریخی شهر گرگان برخلاف بسیاری از بافت‌های تاریخی شهری و روستایی در سراسر ایران، یک بافت متروک و خالی از سکنه نیست. بلکه بافتی زنده و پویاست؛ به همین واسطه بیش از آن‌که نیاز به احیاء یا باززنده‌سازی داشته باشد، بیشتر نیاز به توانمندسازی کالبدی و اجتماعی دارد. اما این‌که هر کدام از نهادهای متولی و دخیل در مدیریت این بافت تاریخی چه تعریفی از اصطلاحات و مفاهیم «توسعه پایدار»، «توانمندسازی»، «کارآمدسازی»، «بهره‌برداری به شرط پایداری منابع» و حتی اصطلاحات و مفاهیم به‌ظاهر روشن‌تر چون «مرمت»، «بازسازی»، «بهسازی»، «باززنده‌سازی» و باز هم ساده‌تر هم چون «شهر»، «محله»، «کوچه»، «معبّر»، «گذر»، «میدان»، «خانه»، «محور فرهنگی»، «جامعه محلی» و... دارند و هر کدام چه تفسیری از این مفاهیم ارائه خواهند داد، در نحوه‌ی عملکرد و نتیجه‌ی اقدامات آنان تأثیری مستقیم خواهد گذاشت.

نخستین گام در راستای مدیریت کارشناسانه‌ی بافت‌های شهری و روستایی استان گلستان، مطالعه و شناخت دقیق قابلیت‌ها، آسیب‌ها، فرصت‌ها و تهدیدهای موجود در این بافت‌ها و سپس تدوین طرح و برنامه‌ی مدیریتی کارشناسانه به منظور حفاظت هرچه درست‌تر این منابع و نیز پاسخ‌گویی به نیازهای امروز جامعه و در نهایت امکان پاسخ‌گویی به نیازهای نسل آینده است.

اکنون بیش از دوسده است که در سراسر دنیای مدرن، مهم‌ترین و گران‌بهاترین کالاها، داده‌های اطلاعاتی هستند؛ چنان‌که می‌بینیم پشتوانه‌ی جوامع توسعه‌یافته، آرشیوهای مملو از داده‌های اطلاعاتی ساماندهی‌شده و قابل جستجو است، که تاکنون نیز نه‌تنها کارکرد و ارزش خود را از دست نداده‌اند، بلکه روزه‌روز بر اهمیت و ویژگی‌های کارکردی آن‌ها افزوده می‌شود. این درحالی‌ست که در مملکت ایران، اطلاعات و آرشیوهای اطلاعاتی جزو بی‌بهاترین کالاها هستند. درواقع چنین جامعه و چنین مملکتی از سرمایه‌ای گران‌بها موسوم به «تجربه» (تجربه‌ی جمعی، تجربه‌ی تخصصی، تجربه‌ی فرهنگی، تجربه‌ی علمی و فنی و...) بی‌بهره‌اند؛ چنان‌که حتی در بسیاری از نهادها که ماهیت وجودی آن‌ها مبتنی بر داده‌ها و اطلاعات است، هیچ داده و اطلاعاتی در مورد خود آن نهاد وجود ندارد؛ و حتی وقتی مجموعه‌ای از اطلاعات آرشیوی و اسناد مطالعاتی مرتبط در اختیار یک نهاد قرار می‌گیرد، چون اساساً هیچ‌گونه شناختی وجود ندارد هیچ آموزش و هدف‌گذاری و برنامه‌ای برای بهره‌برداری از این داده‌ها تعریف نشده، هیچ سازوکاری برای نگهداری و استفاده از این داده‌ها وجود ندارد.

مؤسسه فرهنگی میرداماد، شناسایی، گردآوری، حفاظت، ساماندهی و نشر داده‌های اطلاعاتی فرهنگی و تاریخی استان گلستان - به عنوان زیرساخت‌های سند توسعه‌ی این سرزمین - را وظیفه و هدف اصلی خود دانسته، در همین راستا، یکی از ابزارهای ما در نشر این اطلاعات، فصل‌نامه میرداماد است، که اولین و آخرین هدف خود را ثبت و نشر داده‌های فرهنگی - هویتی سرزمین استرآباد و گرگان می‌داند، تا شاید مرجعی باشد برای مسیر توسعه‌ی پایدار سرزمین عزیزمان.